**استعمار اروپایی و بومیان[[1]](#footnote-1)**

برگردان: شیوا قربانیان

در سدۀ دهم در قطب شمال و در زمانی‌که وایکینگ‌ها در سرزمین بافن[[2]](#footnote-2) و در امتداد کرانۀ اقیانوس اطلس لنگر انداختند، نخستین روابط شناخته شده میان اروپا و بومیان کانادا در گرئونلند[[3]](#footnote-3) و لابرادور برقرار شد. حکایت اریک لو­روژ[[4]](#footnote-4) شرح مفصلی ازسفرهای خود او، لیف هاپنی اریکسون،[[5]](#footnote-5) بی­جارنی هرجولفسون،[[6]](#footnote-6) و چند تن دیگر از وایکینگ‌های مشهور را نقل می‌کند. پسرِ اریک لوروژ سفرهای دیگری به نیوفاندلند[[7]](#footnote-7) داشت (که در آن زمان وینلاند[[8]](#footnote-8) نامیده می‌شد). اطلاعات زیادی از آن دوران در دست نیست، اما به نظر می­رسد که بومیان در مقابل اروپاییان ایستادگی نمودند زیرا دشمنی‌های روزافزون میان وایکینگ‌ها و بومی‌ها - قبیلۀ بئوتوک[[9]](#footnote-9) در جزیره نیوفاندلند- پایانی بود بر تمام تلاش‌های تشکیلات اروپایی مبنی بر ایجاد « قلمرو کانادا». سفرهای واکینگ‌ها به کانادا چندان ادامه نیافت، حتی با این احتمال که تلاش اسکاندیناوها برای تصاحب شمال نیوفاندلند به مدت شش دهه، از سالهای 990 تا 1050 به طول انجامید.

در شرق کانادا کمابیش روابط دیگری برقرار شد که بسیار زود گذر بودند. در سال ١٤٩٧ جیووانی کابوتو[[10]](#footnote-10) (این نام در زبان انگلیسی جان کابوت و در زبان فرانسوی ژان­کابو[[11]](#footnote-11) تلفظ می‌شود) که یک کاشف ایتالیایی و جیره‌خوار انگلستان بود، به نیوفاندلند و سپس کپ-بروتون[[12]](#footnote-12) (که امروزه در نوول اِکوس[[13]](#footnote-13) قرار دارد) سفر کرد، درحالی‌که فکر می‌کرد آمریکا را کشف کرده است. چنانچه پیش از او و در سال ١٤٩٢ کریستف کلمب با رسیدن به جزایر آنتیل چنین تصوری کرده بود. کابوتو انسان‌هایی را که در آنجا ملاقات کرده بود «بومی»[[14]](#footnote-14) نامید. جیووانی کابوتو سرزمین نیوفاندلند را تصرف کرد و آن را به نام، و به افتخار قدیسِ وقت یعنی پادشاه انگلستان هانری هفتم، جان مقدس[[15]](#footnote-15) نامید. برخی مورخان او را نخستین کاشف کانادا می­دانند اما هیچ نشانی از استعمار در این دوره وجود ندارد.

در سال ١٥٢٤ جیووانی دا­ ورازانو،[[16]](#footnote-16) به نام پادشاه فرانسه، سفر شناسایی آمریکای شمالی را آغاز کرد. او پس از رسیدن به ساحل کارولین شمالی، کرانۀ ساحلی را تا دهانۀ رودخانۀ هادسون[[17]](#footnote-17) ادامه داد و سپس به جزیره کپ-بروتن رسید. به سبب زیبایی درختان و مناظری که در سرزمین‌های ماری‌لند کنونی و ویرجینی تحسین او را برانگیخته بود، ورازانو این منطقه شرقی کانادا را آرکادیا (آکادی)[[18]](#footnote-18) نامید. برخی مورخان بر این عقیده­اند که آکادی برگرفته از واژۀ آلگاتیگ[[19]](#footnote-19) است، که در زبانِ میک­مک[[20]](#footnote-20) به معنای «محلی برای اردو زدن»است. برخی دیگر معتقدند که این واژه شکلی متفاوت از واژه کودی[[21]](#footnote-21) در زبان مالسیت[[22]](#footnote-22) است به معنای «محل حاصل­خیز». سالها بعد یعنی در سال ١٦٠٣، ساموئل دو شامپلن[[23]](#footnote-23) بار دیگر واژۀ آرکادی را، که گاهی «آرکادی» و گاه «آکادی» می‌نوشت، مطرح کرد. به هرحال، ورازانو می‌دانست که این کلمه نه آسیایی است و نه آفریقایی، بلکه به قاره ای ناشناخته مربوط است.

چند دهه بعد در سال­های ١٥٧٦ و ١٥٧٨، مارتن فروبیشر[[24]](#footnote-24) سه سفر اکتشافی را با عبور از لابرادور در شمال کانادا انجام داد. او نیز بر این باور بود که گذرگاه افسانه­ای شمال­غربی را یافته و تصور می‌کرد که جزیرۀ بافن دارای منابع غنی طلاست. با این حال به ‌تدریج که کاوشگران وارد سرزمین‌های پهناور یخ زدۀ شمالی شدند به منابع در خور توجهی دست پیدا نکردند. روابط با اینوویت­‌ها[[25]](#footnote-25) بسیار اندک بود. در سال ١٥٨٣ سِرهامفری گیلبرت[[26]](#footnote-26) جزیرۀ نیوفاندلند را به نام انگلستان تصرف کرد و در آنجا با شمار فراوان کشتی‌های ماهی­گیری اسپانیایی، پرتغالی و فرانسوی مواجه شد. در هنگام بازگشت، کشتی او اسکیرل،[[27]](#footnote-27) در طوفان غرق شد و تمام خدمه به همراه خود گیلبرت جان سپردند و مهاجرانی هم که با خود به جزیره آورده بود به سرنوشت سپرده شدند. به گفته مورخان این مهاجران زندگی سختی را در میان بئوتوک‌ها[[28]](#footnote-28) که به داخل زمین‌ها رانده شده بودند، می‌گذراندند.

**آغاز هجوم اروپا**

روابط به مراتب متداوم­تر در حدود اواخر سدۀ شانزدهم اتفاق افتاد زمانی­که اروپاییان (از جمله اسکاندیناوها، بروتن‌ها، باسک‌ها، نرماندها و...) ماهی­گیری را در اقیانوس اطلس شمالی آغاز کردند. بومیان معمولاً ماهی­گیران خارجی را در کنار خود تحمل می‌کردند به شرطی‌که صرفاً اهداف تجاری داشته باشند و اقدامی جهت اقامت در آن سرزمین‌ها نکنند. در طی همین دوران، بسیاری از ماهی­گیران فرانسوی، اسپانیایی و پرتغالی، همه ساله در فصل بهار برای ماهی­گیری به پهنۀ نیوفاندلند می­آمدند و با فرارسیدن پاییز با محموله­های شامل ماهی مورو[[29]](#footnote-29) نمک­سوده بازمی‌گشتند. درست پیش از آنکه ژاک کارتیه[[30]](#footnote-30) این قلمرو را به نام پادشاه فرانسه تصرف کند، این جزیره و جنوب لابرادور، آن جایی­که باسک‌ها نهنگ شکار می‌کردند، تنها مکان ماهی­گیری به شمار می‌آمد. گمان می­رود که هجوم قطعی اروپاییان در اوایل سدۀ هفدهم آغاز شده، زمانی­که حدود ١٠٠٠ کشتی هر ساله برای ماهی­گیری می‌آمدند و با پوست فروشان خلیج سن­لوران[[31]](#footnote-31) و امتداد ساحل اقیانوس اطلس معامله می‌کردند. به‌این‌ترتیب منطقۀ نیوفاندلند به گونه­ای تبدیل به «منطقۀ الحاقی اروپا» برای ماهی­گیران شد.

با این حال در میان سایر اروپاییان، فرانسوی‌ها و بریتانیایی­ها بیش از دیگران روابط خود را با بومیان کانادا حفظ کردند. در ابتدا فرانسوی­ها در جزیرۀ نیوفاندلند، آکادی و در کنارۀ رودخانۀ سن­لوران و سپس در اطراف دریاچه‌های بزرگ تا حد فاصل درۀ اوهایو[[32]](#footnote-32) و کمی پس از آن تا جنوب، گردهم آمدند. بریتانیایی­ها درابتدا خلیج‌های هادسون و جیمز[[33]](#footnote-33) و سپس جزیرۀ نیوفاندلند، آکادی و پس از آن تمام سواحل شرقی قاره را برای اقامت برگزیدند. همچنین می‌دانیم که هلندی‌ها و اسپانیایی‌ها در جنوب و روس‌ها در شمال­غربی، این سرزمین‌ها را اشغال کردند اما هنوز کسی از «کانادا» گفتگو نمی­کند.

**قرارگاه بازرگانی وتبلیغات مذهبی**

فرانسوای اول[[34]](#footnote-34) پادشاه فرانسه، ژاک کارتیه را برای سرپرستی یک سفر اکتشافی جهت جست­و­جوی «طلا و اشیاء قیمتی دیگر» و همچنین یافتن گذری به سوی غرب (آسیا) برگزید. این کاشف بندر سنت مالو را با دو کشتی عظیم و به همراه ٦١ نفر درماه آوریل سال ١٥٣٤ ترک کرد. پس از بیست روز وی به جزیره نیوفاندلند رسید و با عبور از تنگۀ بل-ایل[[35]](#footnote-35) (میان نیوفاندلند و لابرادور) مسیرش را در امتداد کرانۀ غربی جزیره ادامه داد تا خلیج سن­لوران را کاملا دور زده باشد. کارتیه در سفر نخستش به جزیرۀ پرنس ادوارد و ساحل نیوبرانزویک[[36]](#footnote-36) رسید، سپس وارد خلیج کوچکی شد و آن را «خلیج گرما»[[37]](#footnote-37) نامید. پس از آن در شبه جزیرۀ گاسپزی[[38]](#footnote-38) لنگر انداخت و در تاریخ ٢٤ ژوییه ١٥٣٤ صلیبی را در آنجا نصب کرد به همراه نوشتۀ: «زنده باد شاه فرانسه». اما بومی‌ها معترض شدند و رییس دوناکونا[[39]](#footnote-39) ( که کارتیه او را «کاپیتان» نامیده بود) این مسئله را به او متذکر شد. روایت کارتیه تصویر آشکاری را از واکنش محلی­ها[[40]](#footnote-40) (واژه­ای که در آن زمان مرسوم بوده) در مقابل صلیب عَلَم شده در گسپه ترسیم می­کند:

«*هنگامی­که با کشتی‌ها بازگشتیم، کاپیتان با پوششی از پوست قدیمی خرس سیاه به همراه سه پسر و برادرش با قایقی آمد و نطقی طولانی برایمان ایراد کرد در حالی­که صلیب را نشان می‌داد و با دو انگشتش علامت صلیب را ترسیم می‌کرد. سپس به زمین­های دورتادورمان اشاره کرد چنان که گویی قصد داشت به ما بگوید که تمام این زمین­ها متعلق به اوست و ما نباید بدون اجازۀ او صلیب را در زمین نصب می­کردیم*».

این ارتباطات اولیه با بومیان همچنان شکننده باقی ماند، حتی با وجود اینکه کارتیه اجازه گرفت که دو بومی (دوماگویا و تنوآنی) را همراه خودش ببرد.[[41]](#footnote-41) ژاک کارتیه در طی سفر دومش به کانادا ( ١٥٣٥ - ١٥٣٦) چندین روستا را یافت که متعلق به ماهی­گیران و کشاورزان بومیان آمریکای شمالی[[42]](#footnote-42) بودند و در امتداد کرانۀ شمالی سن­لوران و خلیجی در اوشلاگا[[43]](#footnote-43) ( درمونترال)، که ازاستاداکونا[[44]](#footnote-44) (در کبک) می‌گذرد، پراکنده بودند. قبایل میک­مک و ایروکوآ[[45]](#footnote-45) نسبت به اهداف واقعی این کاشف خارجی که در جست و جوی راهی به سوی آسیا و اندوخته‌های طلا، نقره و مس بود، بدگمان بودند.

سفرهای کارتیه به لحاظ زبان‌شناسانه سهم بسزایی در تسریع روند مکان‌شناسی شرق کانادا داشت و باید یادآور شد که ژاک کارتیه نام مکان‌های کانادا را به اروپا معرفی کرد. در ادامه شرحی از مارت فریبل[[46]](#footnote-46) زبان‌شناس راجع به کارتیه می­آید که بسیار تحت تأثیر نام‌گذاری­های محلی وی بود:

«*ژاک کارتیه در دومین سفرش (١٥٣٥ - ١٥٣٦) برای نخستین بار وارد سن­لوران می‌شود. مردمان ایروکوآ را در استاداکونا (در زبان آنان به معنی «صخره ساحلی بزرگ»است، کبک کنونی) ملاقات می‌کند. وی این منطقه را «قلمرو کانادا» می­نامد که از واژۀ کاناتا [[47]](#footnote-47) گرفته شده و در زبان ایروکوآ به معنی «دهکده» است، در حالی­که منطقۀ مونترال نامش را از سرزمین اوشلاگا گرفته است».*

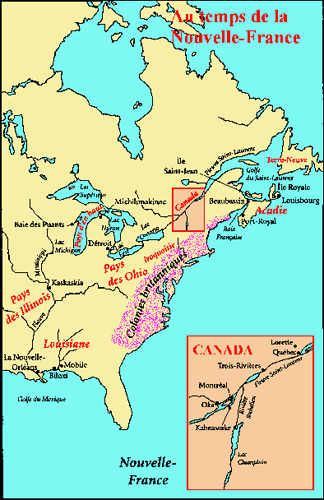
در اواخر سدۀ شانزدهم ایروکواهای اهل لوران کرانه­های سن­لوران را ترک می­کنند و میک­مک‌های اهل مارتیم جایگزینشان می­شوند. اینان در گذشته و از مدت‌ها پیش از طریق جادۀ باربری و در امتداد رودخانه‌های رستیگوش، ماتاپدیا و ماتان[[48]](#footnote-48) و پیش از آن در جنوب از طریق حوضچۀ رودخانه‌های اشمن و شودیر[[49]](#footnote-49) به آنجا می‌آمدند. بنابراین فرانسوی‌ها در اواخر سدۀ شانزده و ابتدای سدۀ هفده اسامی مکان‌ها به زبان میک­مک را می­پذیرند و به کار می­برند. به این ترتیب گاسپه که از واژۀ میک­مک «ژسپگ»[[50]](#footnote-50) به معنای «انتها» گرفته شده، جایگزین واژۀ هونگدو[[51]](#footnote-51) می‌شود که اصالتاً ایروکوایی است و کارتیه آن را به کار می‌برد. به همین ترتیب کبک هم که از ریشۀ میک­مک ژپگ[[52]](#footnote-52) به معنی «تنگه» می­باشد، جایگزین واژۀ«استاداکونای» ایروکوآیی می‌شود. و اما آنتی­کوستی[[53]](#footnote-53) که از ناتیگوستگ[[54]](#footnote-54) (در زبان میک­مک به معنی «زمین گسترده») وارد شده، جایگزین نام جزیرۀ اسومپسیون[[55]](#footnote-55) می‌شود که کارتیه آن را مطرح کرده بود. و بالاخره، نام تادوساک[[56]](#footnote-56) از واژۀ ژیاتوزوگ­[[57]](#footnote-57) گرفته شده به معنای «میان صخره‌ها»، نامی که در حدود سال ١٦٠٠ فرانسوی‌ها برایش برگزیدند.

اغلب دهکده‌های ایروکوآیی که کارتیه نامشان را در سال ١٥٣٦ ذکر کرده بود، در سال ١٦٠٨ سال برپایی کبک توسط ساموئل ­دو­ شامپلن، دیگر وجود نداشتند. می‌دانیم که بومی‌ها سنت پایداری در جنگاوری داشتند. هدف اینگونه درگیری­ها به ندرت توسعۀ سرزمین و بیشتر برای بازگرداندن اسیران جنگیشان بود. شامپلن به محض رسیدن به کانادا ناچار شد موضع خود را در قبال سلسله جنگ‌های آلگونکن‌ها[[58]](#footnote-58) علیه ایروکوآها مشخص کند. چرا که با ادامۀ جنگ،‌ ایروکوآها تقریباً موفق می‌شدند تمام قبیله هورون‌[[59]](#footnote-59) را که وفادارترین شریک فرانسه در معاملۀ پوست بودند، از بین ببرند. اینوویت­ها، مونتانی­ها[[60]](#footnote-60) (اینو)، ناسکاپی‌ها،[[61]](#footnote-61) میک­مک‌ها و مالسیت‌ها نیز روابط پایداری را با فرانسویان برقرارکردند، اما اینان همواره و دست کم تا زمان صلحِ مونترال در سال ١٧٠١، برای حفظ روابط صلح‌آمیز با مردم ایروکوآ با مشکل رو به رو بودند.

ایجاد جایگاه­های بازرگانی و آغاز تبلیغات مذهبی، روابط میان آمریکایی‌های بومی و اروپاییان (به ویژه فرانسویان) را تغییر داد، به خصوص در شرق قاره و در منطقه­ای که بعدها «سرزمین مرتفع» یا منطقۀ دریاچه‌های بزرگ نام‌گذاری شد. نتیجۀ این امر رشد سریع تبادلات اقتصادی و گسترش جمعیت دورگه بود. دورگه‌ها از آن جهت که هم به زبان محلی و هم به زبان فرانسوی مسلط بودند مورد توجه اروپاییان و بومی‌ها قرار گرفتند. آمدن مبلغان مذهبی فرصت تبادلات فرهنگی و زبانی را فراهم کرد. این افراد قصد داشتند فرهنگ بومیان را به نوع دیگری تبدیل کنند که به نسخۀ مسیحی اروپا شباهت داشت. مبلغان نه تنها در صدد حذف زبان‌ها نبودند بلکه بر عکس، زبان‌های بومیان را نیز فراگرفتند. در واقع، حضور مبلغان نشانۀ آغاز حمله‌ای بود که بر علیه مذهب، اعتقادات و سنت‌های مرسوم جوامع بومی برنامه­ریزی شده بود. در این رفت و آمدها البته شیوع بیماری­های واگیردار را هم نباید از یاد برد. این کشمکش­ها ادامه یافت تا جایی که خود دولت‌های استعماری، چه فرانسوی چه بریتانیایی، «امور مربوط به بومیان» را به دست گرفتند.

**تأثیر فرانسه**

تسلط قطعی فرانسه در سال ١٦٠٨ با برپایی کبک توسط ساموئل دو شامپلن آغاز شد. اما موفقیت‌های اندکی حاصل شد، زیرا در سال ١٦٢٧ در نوول فرانس[[62]](#footnote-62) شمار ساکنین تنها حدود صد نفر بود که در دو گروه پراکنده بودند، گروهی در کبک و سایرین در جزیرۀ روایال،[[63]](#footnote-63) منطقه­ای در آکادی که امروزه نوول اِکوس[[64]](#footnote-64) گفته می‌شود. «کانادا» به لحاظ جمعیتی هنوز کشوری بسیار کوچک بود که بخش عظیمی از قلمرو شمال آمریکا را در برمی­گرفت. کانادا در مقابل هلند نو (نیویورک هلند) که شمار ساکنانش تا آن زمان به ١٠٠٠٠ نفر می­رسید و همچنین مستعمره‌های انگلیسی با ٨٠٠٠٠ سکنه، اهمیت چندانی نداشت. علاوه بر این، تا سال ١٦٦٠فرانسه چشم‌پوشی از کرانه‌های رودخانۀ سن­لوران را در نظر داشت.



در فاصلۀ سال‌های ١٦٢٧ و١٦٦٣ جمعیت از ١٠٠ نفر به حدود ٢٥٠٠ نفر رسید. در عرض ٣٥ سال تقریباً ١٢٥٠ مهاجر فرانسوی بر جمعیت مستعمرۀ اصلی کوچک اضافه شدند. شمار جمعیت به دنبال زاد و ولد دو برابر شد. مستعمرۀ فرانسه در آن زمان در کرانۀ سن­لوران، در آکادی و نیوفونلند، جای گرفته بود؛ سال ١٦٨٢ لوییزیان[[65]](#footnote-65) هم به این قلمرو اضافه شد. تا زمان انعقاد معاهدۀ اوترخت[[66]](#footnote-66) (١٧٦٣) نوول فرانس شامل پنج قلمرو بود که هر کدام دولت خاص خود را داشتند : کانادا، آکادی، نیوفونلند، خلیج هادسون و لوییزیان. به علاوه مرز غربیِ کانادا و لوییزیان به روی دیگر بخش‌های قاره باز بود. به این ترتیب در پایان سدۀ هجدهم، سرزمینی که نوول فرانس نامیده می‌شد مساحت قابل توجهی را اشغال کرده بود که از شمال تا جنوب از منطقۀ بافن تا مکزیک گسترده بود و عملاً نیمی از سرزمین کانادا و ایالات متحدۀ امروزی را در بر می­گرفت. نوول فرانس، به خودی خود، بین سال‌های ١٦٦٣ و ١٧٥٤ پیشرفت چشم‌گیری داشت : جمعیت در آکادی فرانسه به ١٠٠٠٠ نفر، در کانادا به ٥٥٠٠٠ و در لوییزیان دور دست به ٤٠٠٠ نفر رسید. بر خلاف آنها شمار بومیان به علت بیماری‌های مهلکی که از طریق اروپاییان منتقل شده بود، به طرز متأثر کننده­ای کاهش یافت و از ٣٠٠٠٠٠ نفر جمعیت کمتر از ٢٠٠٠٠٠ نفر باقی ماند. نوول فرانس، در مقایسه با مستعمره‌های انگلیسی، در موقعیت بسیار آسیب‌پذیرتری قرار داشت. زیرا اگرچه فرانسه قلمرو وسیعی در اختیار داشت اما انگلیس، به نوبۀ خود، دارای جمعیت در خور توجهی بود. نوول فرانس همواره در معرض خطر سرکوبی از سوی سرزمین‌های انگلیسی قرار داشت: در شمال، خلیج هادسون از سال ١٧١٣ و در جنوب، انگلستان جدید.[[67]](#footnote-67) جمعیت کلی این گروه یک میلیون نفر بود به اضافۀ نیروی کاری ٣٠٠٠٠٠ برده­ای که در اختیار داشتند.

**سازش با بومیان**

فرانسه برای حفظ امپراتوری خود در آمریکای شمالی ناگزیر شد به سازش با بومیان تن دهد. در حقیقت شمار بومیان متحد با فرانسه شگفت‌انگیز بود. فرانسوی‌ها تقریباً تمام آلگونکن‌های کانادا، آکادی و جنوب دریاچه‌های عظیم را در شمار متحدان خود داشتند یعنی آبناکی‌ها، میک­مک‌ها، مونتانی­‌ها، مالسیت‌ها، آلگونکن‌ها، هورون‌ها، اوتووآیی‌ها، سلتوها (اجیبوه)، کری‌ها، اریه‌ها، پیه نوآرها، ایلینوآها، میامی‌ها، پوته اوآتامی‌ها[[68]](#footnote-68) و دیگران. در لوییزیان نیز فرانسوی‌ها با تعداد زیادی از اقوام از جمله شاک­تاها، کریک‌ها، ناچ‌ها، اوماها، ناکوتاها، لاکوتاها[[69]](#footnote-69) و دیگران پیمان‌های اتحاد بستند. تحکیم این پیمان‌ها با بومیان، موجب شد که فرانسوی‌ها نه تنها بر آکادی و درۀ سن­لوران، بلکه بر درۀ اوهایو[[70]](#footnote-70) استیلا یابند که از دژِ دتروآ تا لویزیان و دهانۀ میسی­سی­پی گسترش داشت. اسناد گویای آنند که فرانسوی‌ها با حدود ٢٣ قوم و انگلیسی­ها با هفت قوم پیمان اتحاد بسته بودند و پانزده قوم دیگر بی‌طرف ماندند. ازآنجا که انگلیسی‌ها به لحاظ جمعیت نسبت به فرانسویان برتری داشتند، سهم متحدان بومی کم اهمیت­تر به نظر می­رسید. در مجموع می‌توان گفت که فرانسویان روابط نسبتاً صمیمانه­ای (هر چند از موضع هدایت­گری) با جمعیت بومیان برقرارکردند به جز با ایروکوآها که لااقل تا زمان صلح مونترال در سال ١٧٠١، اغلب با آنان در نزاع بودند.

تاریخ‌نگاری این وقایع نظریۀ «هوش استعماری» را مطرح می­کند، مشخصه­ای که فرانسویان در آمریکای شمالی بدان مشهور شدند. رفتار آنها با بومیان بیش از رقیبان اروپایی­شان مسالمت­آمیز و آزاداندیشانه بود. فرانسیس پارکمن[[71]](#footnote-71) ( ١٨٢٣-١٨٩٣) مورخ اهل بوستون، در اثر خود با عنوان *فرانسه و انگلستان در آمریکای شمالی*[[72]](#footnote-72) به خوبی این نظریه را بیان می­کند : *«تمدن اسپانیایی تمدن بومی را لگدمال کرد، بریتانیا آن را تحقیر کرد و نادیده گرفت، تمدن فرانسه اما آن را پذیرفت و از آن مراقبت کرد».* در حقیقت فرانسویان برتری اخلاقی خاصی بر سایر استعمارگران اروپایی نداشتند، بلکه کل سیاست سلطنتی فرانسه بر پیمان‌هایش با بومیان استوار بود. برای فرمانداران نوول فرانس «سیاست بومیان آمریکای شمالی» نسبت به سایر سیاست‌ها در اولویت قرار داشت، زیرا مستعمره‌های نوول فرانس بدون هم­پیمانان بومی احتمالاً پوسته‌های تو خالی بودند که خیلی زود نابود می‌شدند. به علاوه فرمانداران بر اثر فشار بومیان ناراضی، حتی در برکناری افسرانی که منشأ نارضایتی‌ها بودند لحظه­ای تردید نمی­کردند. شوالیه ریمون دو نِراس،[[73]](#footnote-73) افسر جوانی که با ایروکوآها مبارزه می­کرد، در اثر خود به نام *خاطراتی از منصب‌ها در کانادا*[[74]](#footnote-74) در مورد قیمت پرداخت شده برای هم پیمان شدن با بومیان می­نویسد:

«*سیاست و ملاحظاتی که باید در قبال وحشیان[[75]](#footnote-75) داشت برای اینکه آنها را نسبت به خود وفادار نگه داریم در باور نمی­گنجد. [...] به همین دلیل تمام توجه یک فرمانده باید بر جلب اعتماد وحشیانی معطوف باشد که تحت فرمان او هستند. برای نیل به این هدف، او باید خوش اخلاق باشد، به ظاهر در احساساتشان شریک شود، بخشنده و از اسراف به دور باشد و همواره به آنان چیزی ببخشد*».

به عبارت دیگر به عقیدۀ فرانسویان سیاست اتحاد فرانسوی- بومی، مستلزم مهارت زیادی بود که این امر تا اندازه­ای موجب سرخوردگی نیز شده بود. لویی-آنتوان دو بوگن ویل،[[76]](#footnote-76) آجودان مون­کالم، تأسف می­خورد از اینکه «مجبور بودند بردۀ این بدویان باشند» تسلیم «تمام هوس‌هایشان» شوند، «اهانت‌هایشان» را تحمل کنند و دیگر مسایل از این دست. در واقع بومیان در عین سازش با اروپاییان، از منافع خود دفاع می‌کردند. در سال ١٦٨١ لویی چهاردهم آنچه را که در ادامه می‌خوانیم، به پیشکار خود ژاک دوشنو[[77]](#footnote-77) ( ١٦٧٥-١٦٨٢) نوشته بود:

«*بسیار مهم است که با این وحشیان با ملایمت رفتار شود [...] فرمانداران را از توقع هر گونه هدیه­ای از جانب آنان باز دارید، نظارت داشته باشید که قضات ساکنانی را که احتمالا ًخشونتی علیه آنها مرتکب شده­اند، به شدت مجازات کنند. تنها با این طرز رفتار موفق خواهیم شد آنان را مطیع خود سازیم*».

این دستورالعمل به خوبی برخورد پدرانۀ فرانسویان را در قبال بومیان نشان می‌دهد. لزوم جذب مطلوب آنها امری غیر قابل اجتناب بود اما به نظرمی‌رسید که پیش از هر چیز لازم بود با آنها سازش کرد، زیرا اتحادشان ضروری بود. توافقات آنچنان افراط گونه پیش می­رفت که مقامات استعماری، فرانسویان مجرمی را که علیه بومیان جنایاتی مرتکب شده بودند، مجازات می­کردند اما در عوض، بومیان می­توانستند یک فرانسوی را بکشند بدون آنکه احتمال یک توبیخ ساده برایشان وجود داشته باشد. در انگلستان جدید یک بومی به اتهام قتل یک انگلیسی به مرگ محکوم شد، در حالی­که یک انگلیسی هیچگاه برای کشتن یک بومی مجازات نمی­شد. این وقایع ثابت می­کند که فرانسویان برای دوام آوردن در نوول فرانس، تا چه حد به پیمان‌های نظامی‌شان با بومیان پایبند بودند.

**واژگان سیاسی توافق نامه‌ها**

در توافق­نامه‌های میان فرانسویان و کانادایی­ها واژگان سیاسی خاصی وجود داشت. به این ترتیب بومیان هم ‌پیمان با فرانسویان، «فرزندان» فرماندار و پادشاه فرانسه بودند. رابطۀ فرانسویان با بومیان بر پایۀ لفظِ استعاری «پدر» و «فرزندی» بنا شده بود. بومیان در کانادا فرماندار را اونتونیو**[[78]](#footnote-78)** (به معنی کوه بزرگ) می­نامیدند. واژه­ای در زبان هورون[[79]](#footnote-79) که احتمالاً مشابه نام نخستین فرماندار، شارل ژاک دو اوالت دو مونت­منیی[[80]](#footnote-80) (­١٦٣٦-١٦٤٨­) و به معنی «مونس ماگنوس» (منطقه­ای در ایتالیا) می‌باشد. تمام فرمانداران کانادا با این نام رسمی خوانده می‌شدند و این سنت از نسلی به نسلی دیگر منتقل شد. هرگاه فرمانداری ازدنیا می‌رفت یا دیگری جانشین او می‌شد، سفرای ملل گوناگون از همین آیین پیروی می‌کردند : با تشریفات رهسپار مونترال می­شدند تا اونتونیوی جدید را ملاقات کنند. هم چنین پادشاه فرانسه که ساکن آن سوی «دریاچۀ عظیم» (اقیانوس اطلس) بود، اونتونیوی بزرگ یا اونتونیوگوآ (مرتفع­ترین کوهستان زمین) خوانده می‌شد. دیدار رهبران بومی با دربار فرانسه بسیار متداول بود، زیرا این امر اتحاد میانشان را محکم‌ترمی‌کرد. از سوی دیگر فرزندان اونتونیو، «وحشیان هم‌پیمان»، «ملت‌های هم‌پیمان» یا «ملت‌های بدوی» نامیده می‌شدند. آن‌ها تحت «حمایت» پادشاه فرانسه بودند که به عنوان «مالک کشور» به رسمیت شناخته بودند، اما فرمانبردار قوانینش نبودند. از آنجا که بومیان تابع شاه فرانسه نبودند از عدالت فرانسوی و نیز مالیات‌های اربابی و نام­نویسی در ارتش می­گریختند. با گذشت زمان فرانسویان آموختند با بومیان آمریکا به همان روش مذاکره با قدرت‌های اروپایی معاشرت کنند و رهبرانشان را مانند «سفرا» به حضور بپذیرند. با این همه اگر فرانسویان فرصتش را داشتند، بسیار مایل بودند که بومیان را «تابع فرانسه» کنند، به این معنی که همه را به اطاعت وادارند و در ازایش جایگاهی در امپراتوری به آنها بدهند.

اعتبار هر اونتونیو در کانادا، به توانایی وی در سازگاری با قوانین رهبران بومی یا به عبارتی «اصول وحشیان» بستگی داشت. اوهمواره ملزم بود هم پیمانان بومی خود را از برنامه‌هایش آگاه سازد و بطور مرتب با آنها مشورت کند. در حقیقت دستوراتش بیشتر به مانند «پیشنهاد» بود یعنی، فرماندار اونتونیو پیشنهاد می‌داد اما قدرت اجرایی نداشت! به علاوه برای حفظ تفاهم در توافق­نامه، او می‌بایست «ابرهای کدورت را از بین ببرد»، به این معنی که با توجه به اوضاع و شرایط سخنرانی می­کرد و هدیه می­بخشید. فرانسویان و بومیان بر مبنای سیاست «ارزان» آیینی را جهت اهدای هدیه گسترش داده بودند که بر بخشیدن کالاهای بیشتر به بومیان مبتنی بود، حتی اگر پوست حیوان کمتری در برابر هدایا می آوردند. فرانسویان فهمیده بودند که بومیان نسبت به پاداش‌ها حساس هستند از این رو به فراوانی به آنها هدیه می­دادند. به خاطر داشته باشیم که علاوه بر عرصۀ نظامی، بومیان آمریکا در سطح اقتصادی نیز حضور خود را ضروری نشان دادند، زیرا آنان فرانسویان را با تجارت پوست، اعم از پوست سگ‌ آبی در کانادا و پوست آهو در لوییزیان، مطیع کرده بودند.

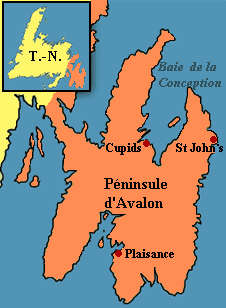
**ناکامی توافق­نامه‌ها**

اتحاد با فرانسویان زوال بومیان را نیز به همراه داشت. ساموئل دو شامپلن سالهای ١٦١٥-١٦١٦را برای رشد تجارت پوست و آسان­سازی روند تبلیغات مذهبی در میان بومیان آمریکا، در «سرزمین مرتفع » (دریاچه‌های عظیم) گذراند. مبلغان مذهبی در ابتدا فرقۀ رکوله‌ها بودند (١٦١٥) سپس یسوعیان (١٦٢٦) و بعد سولپیسین‌ها[[81]](#footnote-81) (١٦٦٩). اگرچه مبلغان زبان بومیان را فرا گرفته بودند اما سعی داشتند آنان را پیرو آیین مسیحیت و در عین حال، فرانسوی بار آورند. اما پیش از هر چیز بیماری‌هایی را به آنان انتقال دادند که بومیان بخت برگشته در مقابلشان چندان ایمن نبودند. به عنوان مثال هورون‌ها با گذشت زمان به این درک رسیدند که برخلاف هشدارهای مبلغان، خشم خداوند برای مجازات آنها به دلیل بی­دینی­شان آنان را نابود نمی‌کند، بلکه خود این «مشکی­پوشان» مسببان اصلی مصیبت در کشورشان هستند. در طی سالهای ١٦٣٠ آبله و سرخک مردم هورون را از پای در آورد و هزاران نفر از بومیان این منطقه مردند. در سال ١٦٤٠ نیمی ازجمعیت بومیان از بین رفته بود. با وجود تلاش‌های مبلغان مذهبی که مصمم بودند از آنها مراقبت کنند، بسیاری از قبایل هم‌پیمان به همین سرنوشت دچار شدند.

علاوه بر این، ایروکوآهای مسیحی شدۀ ساکن آکوساسن، کاناواک، کانزاتاک و اوسوگاچی[[82]](#footnote-82) به همراه فرانسوی‌ها با نیروهای بریتانیایی مستقر در امتداد کرانۀ اطلس مبارزه می­کردند. در سال ١٦٦٧ ایروکوآهایی که از سوی یسوعیان فرانسوی به دین مسیح گرویده بودند، ازاتحاد ایروکوآیی دست کشیدند و در امتداد رودخانۀ سن­لوران در اطراف مونترال مستقر شدند. در سال ١٦٩٠ موهاک‌ها، اونونداگاها و سنکاها[[83]](#footnote-83) متعهد شدند که از بریتانیایی‌ها در مقابل فرانسویان حمایت کنند، اما اونه­ایداها و کایوگاها[[84]](#footnote-84) از این امر سرباززدند. در سال١٧١٠ چهار رهبر ایروکوآیی، که از سوی بریتانیایی‌ها به «چهار پادشاه بومی» ملقب شده بودند، به دیدار آن،[[85]](#footnote-85) ملکۀ انگلیس، رفتند و سوگند وفاداری یاد کردند.

**منطقۀ تحت سلطۀ تِغ­نوف (سرزمین جدید)[[86]](#footnote-86)**

گفته می­شود که تقریباً ٢٠٠ سال پیش، بئوتوک‌ها ساکن جزیرۀ نیوفاندلند بودند و جمعیتشان پیش از هجوم اروپاییان حدود ٢٠٠٠ نفر بوده که درسراسر ناحیۀ ساحلی جزیره بجز جنوب شبه جزیرۀ آوالون[[87]](#footnote-87) زندگی می­کرده­اند. این بومیان خیلی زود نسبت به اروپاییان اعم از اسپانیایی‌ها، باسک‌ها، فرانسوی‌ها و انگلیسی‌ها، بی­اعتماد شدند. دولت فرانسه در سال ١٦٦٢ مستعمرۀ سلطنتی را در پلزانس[[88]](#footnote-88) در تِغ­نوف پایه­گذاری کرده بود. از مدت‌ها قبل در امتداد کرانۀ غربی، ساحل شمالی تا دماغۀ بناویستا و در جنوب تا مجمع­الجزایر سنت پیر و میکلون[[89]](#footnote-89) دهکده‌های فرانسوی متعددی وجود داشت. در ابتدا روابط فرانسویان با بئوتوک‌ها نسبتاً دوستانه بود اما از سال ١٦١٣، هنگامی که یک ماهی­گیر فرانسوی یک بئوتوک را که سعی داشت سرقت کند کشت، شرایط به سرعت رو به وخامت گذاشت. بئوتوک‌ها شورش کردند و ٣٧ ماهی­گیر فرانسوی را کشتند. پس از آن فرانسویان، میک­مک‌های هم پیمان خود را ترغیب کردند که این بئوتوک‌ها را که به آن سرزمین‌ پناهنده شده بودند، تعقیب کنند.



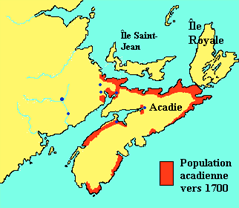
تنها شبه جزیرۀ آوالون در شرق، شمار زیادی انگلیسی‌ را در خود جای داده بود که به سبب فراوانی بی­نظیر ماهی جذب آنجا شده بودند. سرشماری سال ١٦٨٠ حاکی از آن بود که ١٧٠٠ نفر در ساحل انگلیسی، میان بناویستا و تره­پاسی،[[90]](#footnote-90) زندگی می‌کردند. اما بیشترین حضور فرانسویان در جزیره، بین سالهای ١٦٧٨تا ١٦٨٨بود که حدود ٢٠٠٠٠ فرانسوی در طول تابستان مشغول ماهی­گیری بودند. در آن زمان انگلستان پایتخت خود را در سنت­جان ( شبه جزیرۀ آوالون) مستقر کرده بود.

تمام این افراد در مناطق ساحلی جای گرفته بودند، جایی­که در اصل محل زندگی بئوتوک‌ها بود. به همین علت آنها مجبور شدند به داخل، یعنی در مناطقی که از امکانات کمتری برخوردار بود، پناهنده شوند. از آن پس در روابط با تاجران و ماهی­گیران اروپایی، نشانه‌هایی از خصومت به جا مانده است.

با این حال ماهی­گیران فرانسوی و انگلیسی بیشتر سرگرم فعالیت­های تجاری و کمتر درگیر جنگ و نزاع بودند، از این رو در طول مدت زمانی مشخص به روشی صلح­آمیز در کنار هم زندگی کردند. تا اینکه نظامیان فرانسوی مستقردر پلزانس، با کمک میک­مک‌های هم پیمانشان، حملاتی را به روستاهای انگلیسی آغاز کردند. آنها حتی شهر کوچک سنت­جان را ویران کردند. اگر بخواهیم بطور خلاصه از وضعیت بومیان در این منطقه سخن بگوییم، می­توان گفت ورود اروپاییان موجب نابودی کامل ساکنان جزیره شد.

**آکادی**

آکادی در سال ١٦٠٤ یعنی چهار سال قبل از کبک همانند پایتخت جزیرۀ ­روایال در حوضچۀ آناپولیس[[91]](#footnote-91) پایه­گذاری شد. آکادی فرانسه کمابیش در محدودۀ استان کنونی نوول اِکوس قرار داشت. در سال ١٦٣١این منطقه به عنوان مستعمرۀ خودگردان نوول فرانس با نام آکادی به این قلمرو ملحق شد. آکادی در وسیع‌ترین گستره، گسپزی (درکبک)، خلیج گرم، نیوبرانزویک کنونی و بخشی از ایالت مین، جزیرۀ سنت­جان (جزیرۀ پرنس ادوارد)، نوول اِکوس، جزیرۀ روایال (کپ برتون) را در برگرفته بود. در ابتدای سدۀ هجدهم، بیشتر مهاجران فرانسوی که در آکادی سکونت داشتند در امتداد ناحیۀ ساحلی نوول اکوس مستقر شده بودند.



آکادی فرانسه خیلی زود بی­اعتمادی بریتانیایی‌ها را برانگیخت. از سال ١٦١٣ انگلیسی‌های ویرجینی، اقامتگاه­های فرانسویان را در منطقۀ جزیرۀ­روایال نابود کردند. در سال ١٦٢١ انگلستان مدعی مالکیت آکادی شد که دوباره با نام «نوول اکوس» شناخته می­شد. اما معاهدۀ سن ژرمن آن لی[[92]](#footnote-92) (١٦٣٢) حاکمیت فرانسه را در آکادی به رسمیت شناخت. با این حال سایۀ تهدید انگلیس همه جا گسترده بود، زیرا تا زمان معاهدۀ بردا[[93]](#footnote-93) در سال ١٦٦٧، که این سرزمین را به فرانسه باز گرداند، آکادی به مدت ٣٢ سال در تسلط فرانسه و ٣١ سال در حاکمیت انگلیس باقی ماند. به لحاظ نظامی، بومیان برای فرانسویان رکن دفاعی مهمی در مقابل تهدید بریتانیایی­ها محسوب می­شدند. این نکته بیش از هر چیز توضیح می­دهد که چرا روابط رسمی میان فرانسویان و بومیان گسترده­تر ازهرجای دیگری در نوول فرانس (کانادا، آکادی و لوییزیان) بود.

آکادی در ابتدا محل زندگی دو قبیلۀ بزرگ از خاندان آلگونکن بود: میک­مک‌ها ( که فرانسویان آنان را سورکوآ[[94]](#footnote-94) نیز می­نامیدند) و مالسیت‌ها یا اچمین‌ها.[[95]](#footnote-95) مالسیت‌ها جنوب و غرب نووبرانزویک کنونی و بخشی از انگلستان نوظهور (ایالت مین) را اشغال کرده بودند و میک­مک‌ها بخش‌های دیگر نووبرانزویک، نوول اکوس و جزیرۀ سنت­جان (جزیرۀ پرنس ادوارد) را در دست داشتند. جمعیت بومیان آمریکا احتمالاً بین ٥٠٠٠ تا ٨٠٠٠ نفر متغیر بود، اما در سال ١٦١١ یک مبلغ مذهبی یسوعی جمعیت میک­مک‌ها را حدود ٣٥٠٠ نفر تخمین زده بود.

در سال ١٦٠٧بخش زیادی از مستعمرۀ کوچک فرانسه به این کشور باز گردانده شد، اما برخی از فرانسویان تصمیم گرفتند در آکادی بمانند. برخی نزد میک­مک‌ها پناه گرفتند، بسیاری از آکادین‌ها نیز در موقعیت­های مختلف دست به چنین کاری زدند و تا حدودی فرهنگ بومیان آمریکا را پذیرفتند. به یاد داشته باشیم که آکادی همان قدر که فرانسوی بود (٣٢ سال) به انگلیس هم تعلق داشت (٣١سال). به دنبال برخی پیروزی‌های بریتانیا، بیشتر مردم آکادی نزد هم­پیمانان میک­مک یا مالسیت خود پناهنده شدند. این موضوع منجر به برقراری نوعی زندگی مشترک غیر قابل اجتناب شد و وحدت میان دو ملت را تثبیت کرد. برخلاف کانادا (کرانۀ سن­لوران)، ازدواج­های میان­قومی نه تنها با شکارچیان بلکه با شبه نظامیان و حتی طبقۀ اشرافی فرانسه رواج یافت؛ از جمله در میان خانواده­های شارل دو منودولنی و شارل دو سنت­اتین دولاتور،[[96]](#footnote-96) دو فرماندار رقیب که با هم در جنگ بودند.

یکی ازمشهورترین نمونه­های همگونی با فرهنگ بومیان، به بارون ژان­ونسان اَبّادی دوسنت کاستن[[97]](#footnote-97) مربوط می­شود. یک سرباز فرانسوی که در ایالت مین در کنار میک­مک‌ها زندگی می­کرد و با پیدیانسک[[98]](#footnote-98) (با نام فرانسوی ماری-مالتیلد) دختر مادوکاواندو،[[99]](#footnote-99) رهبرمیک­مک‌ها، ازدواج کرد. او فرهنگ بومیان آمریکا را کاملاً پذیرفته بود تا جایی که به زبان آنان صحبت می­کرد و بعدها رییس قبیله هم شد. به نظر می‌رسد که این روابط میان فرانسویان و بومیان آمریکا از سوی دولت فرانسه مورد تأیید بود چرا که «بومیان مسیحی» را به اندازۀ «شهروندان فرانسوی» به رسمیت می­شناخت. در آکادی، بر خلاف کرانۀ سن­لوران، موارد زیادی از ازدواج میان فرانسویان و بومیان رخ داده بود. در واقع میک­مک‌ها کاتولیک شده بودند و نام‌های فرانسوی داشتند، به خصوص تعداد زیادی از رهبران قبایل و رهبران گروه‌ها. خاطرنشان می­کنیم که کشیش‌ها و مبلغان کاتولیک بر آکادین‌ها و بومیان آمریکا تأثیر زیادی گذاشته بودند. نتیجۀ عملکرد مشابه کشیشان پروتستان با سایر بومیان این شد که برخی بومیان فرانسوی شدند و سایرین انگلیسی وانگلیسی مآب. با این وجود میک­مک‌ها و مالسیت‌ها به تدریج مجبور شدند به سرزمین‌های داخلی پناهنده شوند زیرا مهاجران فرانسوی و انگلیسی مناطق ساحلی را به انحصار خود درآورده بودند.

امروزه آکادی نام بسیاری از مکان‌های اصلی میک­مک یا مالسیت را همچنان بر خود دارد. حتی می‌توان گفت که نووبرانزویک استانی در اقیانوس اطلس است که بیشترین میزان اسامی بومی را برای نام­گذاری رودخانه‌ها، شهرها و سایر مکان‌ها حفظ کرده است. نام مکان‌ها در زبان بومیان آمریکا معمولاً یک ویژگی جغرافیایی از آن سرزمین را توصیف می­کند و مانند زبان فرانسه یا انگلیسی، برگرفته از نام یک شخص نیستند: کوبسکوک «سقوط‌ها»، کیس پامسیس «دریاچۀ کوچک»، اوک­پاک «جایی­که جزر و مد متوقف می­شود»، ولاستوک «رودخانۀ زیبا»، ماک تاکاک «جایی­که رودخانۀ قرمز جریان دارد»، گاسپه «انتهای زمین»، شوبان آکادی «سرزمین بادام زمینی‌ها»، رستیگوش «رودخانه با جریان مطلوب»، واگ مات کوک «جایی­که آب تمیز است»[[100]](#footnote-100) و دیگر نامها. به طور خلاصه، آکادی منطقه­ای بود که در آن روابط میان آکادین‌ها، میک­مک‌ها و مالسیت‌ها بسیار صمیمی بود و نتیجۀ آن برقراری اتحادهای پایدار میانشان بوده است.

**کرانۀ سن­لوران**

در درۀ سن­لوران شرایط متفاوتی دیده می­شد زیرا شمار اروپاییان بیش از بومیان بود. فرانسویان به محض ورودشان به این منطقه (کانادای آن زمان) در صدد برآمدند از طریق ازدواج، فرهنگ و زبان، سیاستی را در جهت «ادغام» و همگونی با بومیان آمریکا به کار گیرند. امیدها و تلاش‌ها بسیار بود، چنان­که در نامه­ای مربوط به سال ١٦٦٨ از مادر ماری دو لانکارناسیون،[[101]](#footnote-101) مسئول آموزش و پروش کودکان و بنیان­گذار مجمع روحانیون کبک، می­خوانیم:

*«ما شمار زیادی از دختران بدوی را، از قبایل هورون گرفته تا آلگونکن‌ها، فرانسوی کردیم. سپس آنها را به ازدواج فرانسویان در آوردیم که به خوبی با هم کنار می­آیند. در میانشان دختری وجود دارد که در حد کمال قادر به خواندن و نوشتن است، چه به زبان هورون و چه به زبان فرانسۀ ما. هیچ کس نمی­تواند تشخیص دهد و یا یقین پیدا کند که او بومی بوده باشد. [...] اعلی­حضرت [...] تمایل دارد که به تدریج و به همین شکل تمام بومیان را فرانسوی کنیم تا از آنان ملتی با تمدن بسازیم. ما از کودکان آغاز می­کنیم. اُسقف اعظم ما تعداد زیادی از آنها را برای این منظور در نظر گرفته است و پدران روحانی نیز تعدادی از آنان را برای مجمع خود در کبک جذب کرده­اند. پوشش همۀ آن‌ها مانند فرانسویان است و به آنها آموزش خواندن و نوشتن به سبک کشور فرانسه ارایه می­شود. ما بر اساس عقیده­مان مسئول دختران هستیم [...]».*

برنامۀ «متمدن­سازی» بر آموزش و پرورش کودکان کم سن وسال، در چارچوب مدرسۀ شبانه روزی مبتنی بود. با این حال فرانسویان خیلی زود به ماهیت خیالی اقدامات خود در جهت فرانسوی کردن بومیان پی بردند. در واقع اینان که «وحشیان» خوانده می­شدند، خود را در برابر این همگونی­سازی مقاوم نشان دادند. در «روابط یسوعیان» می­خوانیم که : «آنها چندان دغدغۀ یاد گرفتن زبان ما را نداشتند». مدارس شبانه­روزی مهاجران به سرعت از شاگردان بومی خالی شد، زیرا آنان نمی­توانستند خود را با چنین برنامۀ زمانی دشوار وفق دهند. وزیر قدرتمندی به نام کولبر[[102]](#footnote-102) در سال ١٦٦٨بسیار تلاش کرد تا «برنامۀ فرانسوی کردن» را از نو راه اندازد. اما کولبر نیز رؤیا پردازی می­کرد. مادر ماری دولانکارناسیون (١٥٩٩-١٦٧٢) در نهایت این امر غیر قابل انکار را تأیید کرد: «با این حال فرانسوی و متمدن کردن اینان، اگر نگوییم امری غیرممکن اما لااقل بسیار دشوار بود». مقامات فرانسوی دریافتند که اندیشۀ فرانسوی کردن بومیان آمریکا، حتی از بدو شیرخوارگی در گهواره سراب بوده است. طبق ارزیابی مباشر ژاک رودو[[103]](#footnote-103) ( از ١٧٠٥تا ١٧١١) در سال ١٧١٠ این «کارِ چندین سده» بود. چنین بود که فرانسویان از تلاش‌های خود در این زمینه دست کشیدند و مجبور شدند «تن به روش وحشیان» دهند و زبان آنان را فرا گیرند. به عنوان مثال هنوز سه سال و نیم از ورود مبلغ ژان دو بربوف[[104]](#footnote-104) نگذشته بود که به راحتی به زبان هورون صحبت می‌کرد. مترجمان شفاهی که موفق شده بودند زبان بومیان را یاد بگیرند، نزد بازرگانان و شرکت‌های نوول فرانس بسیار مورد توجه و پرطرفدار بودند. در آن زمان بسیاری از جوانان فرانسوی برای ماندن در میان بومیان و مترجم شدن تلاش می­کردند، چون شغلی بود با درآمد خوب و پاداش‌ و مزایای بسیار.

طبق گفته­های مادر ماری دولانکارناسیون «از یک فرانسوی راحت­تر می­شود یک بومی تربیت کرد تا از بومی، یک فرانسوی». بنابراین فرانسویان زبان خود را به بومیان تحمیل نکردند چون قادر به این کار نبودند و بومیان از جمعیت اروپایی و در نتیجه از زبانشان دوری گزیدند. به جز برخی استثناها، استعمارگران به زبان مستعمرۀ خود صحبت می­کردند. از همان شروع استعمار لازم بود مترجمان شفاهی تربیت شوند و دوستی با بومیان ریشه­دار شود. بسیاری از افسران گاه به یک یا چند زبان بومی صحبت می‌کردند. بیشتر فرمانداران دوست داشتند در کنار خود افسران دوزبانه یا چند زبانه داشته باشند و علتش هم بی‌اعتمادی نسبت به شکارچیان که متهم بودند به خیانت در ترجمۀ «سخنان» رهبران بومی. به عنوان مثال شارل لوموین،[[105]](#footnote-105) بارون لونگوی،[[106]](#footnote-106) مترجم شخصی فرماندار فرونتناک[[107]](#footnote-107) برای زبان‌های هورون و ایروکوآ بود.

بر خلاف باور عموم، در آغاز استعمارازدواج میان بومیان آمریکا و فرانسویان به ندرت پیش می­آمد. تا سال ١٦٦٥ تنها چهار مورد ازدواج با بومیان اتفاق افتاد. با توجه به اطلاعات تدوین شدۀ مربوط به سالهای ١٦٢١ تا ١٧٦٥، تقریباً هفتاد و هشت ازدواج میان مردان بومی و زنان فرانسوی، چهل و پنج ازدواج میان مردان فرانسوی و زنان بومی و پانصد و چهل ازدواج میان دو بومی و در کل بیش از ٤٤٥٠٠ **ا**زدواج ثبت شد. علاوه بر این، تخمین ازدواج‌های صورت گرفته میان سفید‌پوستان (به عنوان مثال شکارچیان) با بومیان (بنا به سنت­های محلی) غیرممکن است، زیرا عموماً نشان رسمی از این پیوندهای زناشویی موقت در دست نیست. مورخان بر این باورند که زیاد بودن تعداد مردان مجرد، به ویژه در آغاز استعمار، منجر به پخش ژن سفیدپوست در میان بومیان شد در حالی­که مهاجران سفیدپوست خیلی از «خون بومی» بهره‌مند نشدند.

از سوی دیگر این را نیز می‌دانیم که بومیان هم­پیمان با فرانسویان، زندانیان مهاجر انگلیسی-آمریکاییِ فراوانی را در اسارت خود داشتند و آنها را به همسری ساکنان روستاهای خودشان در می­آوردند. پانصد نفر از آنها در کانادا ماندند و برخی دیگر در میان مهاجران فرانسوی جای گرفتند. آنها که عموماً تابعیت فرانسوی داشتند، با اعتقادات کاتولیک آشنا شدند و نام‌های انگلیسی خود را به نام فرانسوی تغییر دادند. در نهایت طبق گزارشات مبلغان کبک، مونترال و تادوسک، اگرچه بومیان با نام‌های بومی خود غسل تعمید می­شدند اما نام‌های اروپایی به تدریج جایگزین اسامی بومی شد. بر خلاف آکادی که در آن جا نام‌های بومی به سرعت جایگزین نام‌های اروپایی شد. فرانسویان کرانۀ سن­لوران در شیوۀ برقراری اتحاد با ملت‌های نخستین استثنایی بودند. بر خلاف اسپانیایی‌ها و پرتغالی‌ها که امپراطوریشان را بر مبنای تسخیر، تابعیت و بردگی بنا کردند و یا بر خلاف آمریکایی‌ها که برای تصرف زمین‌های بومیان آنان را قتل­عام کردند، فرانسویان هرگز قدرت اجرای اقداماتی از این دست را نداشتند. آنها برای آنکه بتوانند از همکاری بومیان در معاملات پوست و پس از سال ١٦٨٠ از حمایت نظامی‌شان بهره­مند شوند، آنان را غرق هدایا می‌کردند. به همین دلیل است که فرانسویان توانستند نوع هوشمندانه­تری از سیاست استعماری اروپایی را گسترش دهند. فرانسویان، مانند تمام اروپاییان، بومیان را نه به چشم شریکان برابر، بلکه به عنوان زیردستان سرکشی می­دیدند که باید دانست چگونه با آنان عمل کرد تا مبادا «وظایفشان» را فراموش کنند. به یاد داشته باشیم که حتی با اینکه بومیان درست در قلب مستعمرۀ کانادایی پادشاه فرانسه زندگی می‌کردند، در مدت حاکمیت رژیم فرانسه، هرگز سلطنت پادشاه را به رسمیت نشناختند و استقلال خود را حفظ کردند.

در مجموع، پیمان‌های اتحاد با فرانسویان اگرچه صلح‌آمیز بود اما برای بومیان شوم بودند؛ چرا که با آنان بیماری‌های همه­گیر رواج یافت و بخشی از جمعیت آنان را قتل عام کرد به گونه­ای که در طول نخستین دهه‌های تاریخ نوول فرانس جمعیت هورون‌ها به نصف کاهش یافت.

**«سرزمین بالایی» (اونتاریو)[[108]](#footnote-108)**

بهره­­برداری اقتصادی اصلی در منطقۀ « سرزمین بالایی » (که امروزه اونتاریو گفته می­شود) تجارت پوست بود. به نظر می­رسد که فرانسویان در ابتدا دید بدی داشتند نسبت به شکارچیان که در طول سالها «سرزمین بالایی» یا در واقع، منطقۀ دریاچه‌های عظیم را در نوردیده بودند. حدود دو هزار فرانسوی در این منطقۀ معاملۀ پوست زندگی می‌کردند و در آنجا با همسران بومی و فرزندان دورگه­شان، جامعه­ای متفاوت از فرانسویان کرانۀ سن­لوران تشکیل داده بودند. با این وجود اینان (که به طور رسمی مجرد بودند) از حضور فرانسویان در غرب قلمرو تحت سلطه آگاه بودند. پس از آن، مأموران دولتی کرانۀ سن­لوران از ازدواج سفیدپوستان و بومیان حمایت کردند. این تنها راهکار همسان­سازی بومیان و افزایش جمعیت مناطق تحت سلطه بدون توسل به مهاجرت انبوه از فرانسه بود. بر خلاف انتظار، ازدواج با بومیان منجر به جذب آنان نشد، بلکه جمعیت متفاوتی را به نام دورگه‌ها به وجود آورد که اجتماع خود را در امتداد آبهای دریاچه‌های عظیم بنا کردند.

بیشتر شکارچیان زبان بومیان را فراگرفته بودند اما زبان فرانسه را نیز تاحدودی به بومیان یاد می­دادند. به طوری­که در بخش وسیعی از آمریکای شمالی زبان فرانسه به سرعت به زبان واسطۀ میان اروپاییان و بومیان تبدیل شد. از این رو «سرزمین بالایی» مجموعه­ای از مترجمان شفاهی را پرورش داده بود که در سراسر قاره، از جمله لوییزیان و انگلستان جدید در جستجویشان بودند. در کل، شکارچیان کانادا روش‌های مؤثری را جهت رواج زبان فرانسه نزد بومیان به کار می‌بردند.

**سهم زبان بومیان**

بومیان آمریکا از دیدگاه زبانی تأثیرات چندان مهمی بر روی زبان فرانسۀ نخستین اقوام کانادایی اعمال نکرده­اند، جز نام مکان‌ها که در آن نشانی از زبان بومیان آمریکا مشهود است. در میان قدیمی­ترین واژگان زبان بومیان آمریکا که وارد زبان فرانسه شده­اند می­توان به این موارد اشاره کرد : آشیگان (ماهی١٦٥٦)، آتوکا (آمیخته به هم ١٦٥٦)، بابیش (بند چرم خام ١٦٦٩)، کاکااویی (اردک ١٦٧٢)، کارکاژو (نوعی گوزن ١٦٨٥)[[109]](#footnote-109) و چندی دیگر. بسیاری از این وام­واژه­ها که در سده­های گذشته به کار می‌رفتند در زمان ما دیگر کاربرد ندارند چرا که واقعیتی که به آن با این واژگان ارجاع داده می­شده دیگر وجود ندارد. می‌توان چند مورد از آنها را ذکر کرد : میکویین (قاشق بزرگ چوبی)، اوراگان (گلدان بزرگ چوبی یا ماسه ای و یا دیسی از پوست درخت غان)، ماکاک ( نوعی سبد از پوست درخت غان)، ماشیکوته ( دامن یا زیر دامنی)، ناگان (تخته­ای برای حمل نوزاد بر روی پشت)، ساکاکوآ یا ساساکوآ ( فریاد جنگ، زوزه، سر و صدا)[[110]](#footnote-110) و دیگر واژه هایی از این گونه.

اقتباس واژگان از زبان بومیان در طول سدۀ هجدهم ادامه داشت اما شمار نسبتاً اندکی باقی مانده بود و از بیست واژه هرگز فراتر نرفت. اما در سدۀ نوزده و ابتدای سدۀ بیستم تعدادشان اندکی افزایش می­یابد. تعداد خاصی از این وام­واژگان زبان بومیان آمریکا، اکنون جزیی از زبان «فرانسۀ کانادایی» است، به عنوان مثال: آشیگان، آتوکا، بابیش، کارکاژو، کاریبو، ماسکینونژه، اوآاوآرون و پولامون.[[111]](#footnote-111)

هم چنین باید در نظر داشت که شمار این واژگان احتمالاً در سده­های گذشته به ویژه در میان شکارچیان و مسافران، بسیار بیشتر و مهم­تر از سدۀ بیستم بوده است. پیوند میان بومیان و فرانسویان کرانۀ سن­لوران پس از سدۀ هفدهم به طرز محسوسی کاهش یافت اما به طور کامل قطع نشد. به این ترتیب اقتباس واژگان از زبان بومیان نیز باید به تدریج کاهش یافته باشد. بنابراین کسانی‌ که به تجارت پوست و اکتشاف قاره مشغول بودند، تا سدۀ بیستم بطور مداوم به رفت و آمد با بومیان ادامه دادند. اما کشاورزان زودتر روابط خود را با بومیان قطع کردند و اقتباس‌های زبانی هم الزاماً کمتر شد. چندین کلمه مربوط به جانوران (آشیگان، کاریبو، ماسکینونژه، واپیتی) و گیاهان (پکوس) هنوز در زبان فرانسه باقی مانده­اند. در مجموع، تعداد واژگان قرضی از زبان بومیان و دخیل در زبان فرانسۀ معیار از ٣٠ کلمه فراتر نمی­رود.

واژگان نامۀ لوروبر[[112]](#footnote-112) فهرستی از واژگان زیر را ارایه می­دهد :

آشیگان(ماهی باس)، آلگونکن، کاکااویی(اردک)، کاریبو(گوزن شمالی)، ایروکوآ، مانیتو(رییس)، ماسکینونژه (نوعی ماهی)، موکاسن (کفش پوست)،اوپوسوم (نوعی جانور کیسه دار)، پاکان(گردو)، پکان (نوعی گردو)، پمبینا، پمیکان (گوشت خشک) ، پلاک مین (خرمالو)، کبکوآ، اسکونس (پوست نوعی پستاندار)، اسکونکز، اسکوآ (خانم)، تاباژی (تنباکو فروشی)، تباگان (نوعی سورتمه)، تماهاک (تبر)، توتم، واپیتی (گوزن)، ویگوام (خیمه).[[113]](#footnote-113) علاوه بر این، اکثر این واژگان به میانجی­گریِ زبان انگلیسی-آمریکایی وارد زبان فرانسۀ معیار شده­اند.

زبان‌های بومیان آمریکا، به ویژه زبان­های آلگونکن‌ها، واژگان اندکی را وارد زبان فرانسه-کانادایی (انورک (کت)، مانیتو، موکاسن، اسواو، تباگان، تماهاک، توتم، ویگوآم) و انگلیسی- کانادایی (انورک، کانوعه، توتم، ساشم، موکاسن، پاپوس وغیره) کرده است، به استثنای کلمات مشخصی که مربوط به جانوران (آشیگان، کاریبو، ماسکینونژه، واپیتی) وگیاهان (پکان) هستند. اما در مقابل، این زبان‌ها سهم بسزایی در وارد کردن واژگان جغرافیایی کانادا دارند که همچنان که می­دانیم واژه­های فرانسۀ معیار و انگلیسی-آمریکایی از آن ساخته شده­اند.

بطور کلی اقتباس از زبان بومیان چه واژه­ها و چه جای­نامها، به تمامی از زبان آلگونکن‌ها صورت گرفته و حوزۀ معنایی یکسانی را اعم از جانوران، گیاهان و رسوم محلی در بر می­گیرند. اقتباس از نام مکان‌های بومی آمریکایی همچنان در سدۀ‌های بعدی گسترده­تر می‌شود تا حدی که بخش مهمی از نام مکان‌های کانادایی را، نه فقط در کبک، انتاریو و آکادی، بلکه تمام استان‌های غربی شامل می­شود. در واقع هزاران نام مکان در اصل بومی هستند مانند کانادا، مانیتوبا، نوناووت، اونتاریو، کبک، ساسکاشوان،[[114]](#footnote-114) نام بسیاری از شهرها مانند اوتاوا، تورنتو، کبک، شدیاک، شیپاگان، ریموسکی، کلوآنا، ایکالوییت، ساس کاتون، تادوساک،[[115]](#footnote-115) دریاچه‌ها و رودخانه‌ها (آتاباسکا، ساسکاشوان، مانیتوبا، مانی کوآگان، میس تاسینی، اونتاریو،اریه، نیپی سینگ، مانی گوتاگان[[116]](#footnote-116) وغیرو). تمام این نام‌ها متعلق به میراث بومی هستند و در نامهای جغرافیایی ویژۀ کانادا سهم بسزایی دارند. با این حال در پایان حکومت فرانسویان در نوول­فرانس، بومیان آمریکا تنها حدود ده درصد جمعیت این قلمرو (کبک کنونی) را به خود اختصاص می‌دادند. چندین جامعۀ بومی هم که در نزدیکی مناطق شهری مستقر شده بودند، به زبان فرانسه صحبت می‌کردند.

**نفوذ انگلیس**

در سال ١٦٠٧ نخستین مستعمرۀ بریتانیا یعنی « کشتزار»، در آن سوی دریا در ویرجینی پایه­گذاری شد. دومین دورۀ تسلط بر این مناطق در سال ١٦١٠ با استقرار بنگاه جان­گی[[117]](#footnote-117) در کوپیدز واقع در خلیج کونسپسیون[[118]](#footnote-118) (در جزیرۀ نیوفاندلند) آغاز شد. پس از آن، تلاش‌ها در جهت گسترش سرزمین­های تحت سلطه در قارۀ آمریکای شمالی در همه جا ادامه یافت؛ نه فقط در تِغ­نوف بلکه در آکادی و به ویژه در ساحل شرقی، منطقه­ای که بلافاصله «انگلستان جدید» خوانده شد.

تمایل بریتانیایی‌ها به استعمار مناطق شمالی انگلستان جدید در سال ١٦١٠ آغاز شد. اما مهاجران انگلستان چندان علاقه­ای به منطقۀ تِغ­نوف نداشتند، به ویژه به این دلیل که باید این سرزمین را با فرانسویان تقسیم می‌کردند. در طول چندین دهه، جمعیت بریتانیایی‌ها ضعیف و آسیب پذیر باقی ماند. با توجه به این که ماهی­گیری تنها چهار یا پنج ماه از سال امکان­پذیر بود، درنهایت سرمایه­گذاران کنار کشیدند. انگلیسی‌ها نیز، مانند فرانسویان، به راحتی موفق شدند بئوتوک‌ها را وادار کنند که به سرزمین‌های داخلی پناهنده شوند.

در سال ١٦٠٩پادشاه انگلیس ژاک اول،[[119]](#footnote-119) برای اکتشاف دریاهای قطب شمال هانری هادسون[[120]](#footnote-120) را استخدام کرد. اولین حضور انگلیسی‌ها در این مناطق از خلیج هادسون و خلیج جیمز آغاز شد. هادسون سفرهای اکتشافی خود را از طریق دریاهای قطب شمال و گذرگاه معروف شمال­شرقی انجام داد. او در سال ١٦٠٩ رودخانه ای را کشف کرد که بعدها به اسم او نام­گذاری شد و منطقۀ نیویورک را به دریاچۀ شامپلن و کرانۀ سن­لوران متصل می‌کرد. او درسال ١٦١١ در حالی­که خدمه­اش او را بر روی یخ‌های خلیج هادسون رها کرده بودند، بدون بر جا گذاشتن نشانه­ای ناپدید شد. نام مکان‌ها با اسامی انگلیسی مانند هادسون، فرابیشر، شوتامتون، کوتز، مانسل، بلشر، جیمز[[121]](#footnote-121) و... خاطرۀ این کاشف را پاس می­دارند. در آن زمان ارتباط میان انگلیسی‌ها و بومیان آمریکا و اینوویت­ها ارتباطی بسیار پراکنده بود.

از لحاظ زبانی، انگلیسی‌ها در سراسر سدۀ هفدهم تأثیر کمی به جا گذاشته بودند، به استثنای نام‌گذاری مکان‌ها در مناطق هادسون (هادسون، فرابیشر، شوتامتون، کوتز، مانسل، بلشر، جیمز و... )، تِغ­نوف (سنت جان، کوپیدز، گوزبی، کورنر بروک و...)[[122]](#footnote-122) و آکادی ( کامبلتون، باتورست، مونکتون، فردریکتون، یارموت، آمهرست و...).[[123]](#footnote-123) اما از سدۀ هجدهم به بعد اوضاع دگرگون شد.

**درگیری­های مناطق تحت سلطه**

بومیان آمریکا نقشی اساسی در درگیری­های استعماری میان انگلیس و فرانسه بازی می‌کردند. متحدان اصلی فرانسویان هورون‌ها بودند و سپس آبه­ناکی­ها، میک مک‌ها، مالسیت‌ها و همچنین تعداد زیادی از آلگونکن‌ها. بریتانیایی‌ها بیش از همه با پنج تیرۀ ایروکوآها متحد بودند. همان طور که پیش از این نیز دیدیم، فرانسویان با ٢٣ قوم و انگلیسی­ها با هفت قوم، توافق­نامه‌هایی را منعقد کرده بودند و چهارده قوم دیگر بی­طرف ماندند.

نخستین جنگ ایروکوآها نزدیک به یک سده به طول انجامید و پس از «صلح مونترال» در سال ١٧٠١ به پایان رسید. این صلح به جنگی شانزده ساله پایان داد و اتحاد انگلیسی- ایروکوآیی را در هم شکست. ایروکوآها در آن زمان اعلام کردند که: «نه توماهاک[[124]](#footnote-124) (تبر به زبان انگلیسی) را قبول دارند و نه آش[[125]](#footnote-125) را (تبر به زبان فرانسه)». نبرد دوم در طی جنگ‌های هفت ساله رخ داد (اغلب انگلیسی‌ها این جنگ را جنگ فرانسه با بومیان و یا جنگ هفت سالۀ انگلیس- فرانسه می­نامند) و تا هنگام شکست نهایی نوول فرانس در سال ١٧٦٠ ادامه داشت. سرانجام، آخرین جنگ استعماری بین سال‌های ١٨١٢-١٨١٤، به دنبال جنگ استقلال آمریکا، اتفاق افتاد.

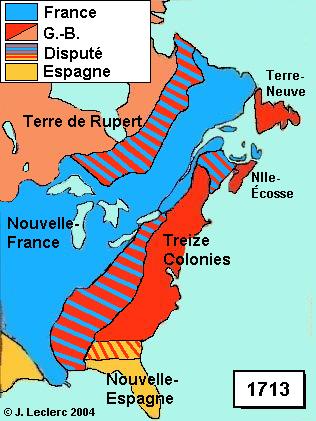
در طول رقابت انگلیس و فرانسه، بومیان گاهی هوشمندانه عمل می‌کردند و فرانسویان را تهدید می­کردند که اگر رضایتشان را جلب نکنند با انگلیسی‌ها تجارت می­کنند. بدیهی است که بریتانیایی‌ها و فرانسویان متحدان بومی خود را تشویق می­کردند که یا با رقیبانشان مبارزه کنند و یا بی‌طرف بمانند. بومیان در زمینۀ نظامی نیز همانند تجارت، تنها زمانی از خواسته‌های استعمارگران تبعیت می­کردند که منافع خودشان تأمین می­شد؛ در حالی­که هر بار برای منفعت خودشان از بریتانیایی‌ها علیه فرانسویان و برعکس، استفاده می‌کردند. اما پایان جنگ‌های استعماری به آنچه که امروزه «شراکت فعال» بومیان و اروپاییان گفته می­شود، خاتمه داد.

**پس از معاهدۀ اوترخت**

در سال ١٧١٣ معاهدۀ اوترخت به جنگ جانشینی اسپانیا پایان داد و منجر به تغییر نقشۀ سیاسی آمریکای شمالی شد. انگلستان موفق شد نیوفاندلند، خلیج هادسون، بخشی از آکادی و یک بخش تحت­الحمایه از ایروکوآ را به چنگ آورد. از نوول فرانس کانادا، بخشی از آکادی یعنی جزیرۀ سنت­جان، جزیرۀ رویال (که امروزه به ترتیب جزیرۀ پرنس ادوارد و جزیرۀ کپ بروتون نام دارند) و لوییزیان بزرگ باقی ماند.

سرزمین کنونی نووبرانزویک به «سرزمین مورد مناقشۀ» بریتانیا و فرانسه تبدیل شده بود. در واقع انگلستان با توجه به مادۀ دوازده معاهدۀ اوترخت مدعی بود که این سرزمین «طبق مرزهای قدیمی آکادی» جزیی از آن بوده است. از آن پس ارتباط جمعیت بومیان سرزمین‌های به تصرف درآمده، به خصوص در «آکادی انگلستان» با بریتانیایی‌ها صورت می‌گرفت. برخی از پیمان‌های اتحاد با بومیان آمریکا تغییر کرد، اما فرانسه موفق شد وفاداری میک­مک‌ها را در بخش عظیمی از آکادی انگلستان، یعنی نوا اِسکوشیا (نوول اکوس)،[[126]](#footnote-126) حفظ کند.

با این حال بریتانیا نسبت به توافق مطلوب میان آکادی­ها و بومیان آمریکا بدبین بود. مقامات استعماری ملاقات آکادین‌ها و میک­مک‌ها را ممنوع کرده بودند و همچنین آکادین‌ها را به برانگیختن میک­مک‌ها برای حمله به مهاجران انگلیسی متهم می‌کردند. علاوه بر این، بریتانیایی‌ها که تصور می‌کردند فتح آکادی مستلزم تابعیت بومیان محلی است، معاهده‌های امضا شده میان فرانسویان و بومیان را به نفع آنها می­دانستند. اما بومیان هرگز زمین‌هایشان را به فرانسویان واگذار نکردند و می‌خواستند که آنها را تحت نظام انگلیس نگه دارند.



در طول جنگ فرانسه-بریتانیا بومیان متحد با فرانسه در کرانۀ سن­لوران، منطقۀ دریاچه‌های عظیم و کرانۀ اوهایو، از پیش تفاهم­نامه‌هایی را با اونتونیوی بزرگ (در زبان هورون به معنی « پدر») یعنی فرماندار نوول فرانس و «رییس جنگ» فرانسویان، امضا کرده بودند. به موجب این تفاهم­نامه‌ها، هزینۀ حمل و نقل کالاها به بومیان پرداخت می­شد وهنگامی که مسئول رام کردن حیوانات شکاری بودند، ماهانه مالیاتی را دریافت می­کردند. اما آوردن پوستِ سر و دستگیر کردن زندانیان انگلیسی هنوز هم برایشان پر درآمدتر بود. آنها برای «پوست سر هر انگلیسی» ٣٣ پوند و ١٢٠ تا ١٤٠پوند برای «هر زندانی انگلیسی» پاداش می­گرفتند؛ به عنوان مثال یک سیاه‌پوست از ٦٠٠ تا ١٥٠٠ پوند ارزش داشت، چرا که یک «سرمایۀ دایمی» محسوب می‌شد. به علاوه، مشارکت آنها در حمله به مستعمرات انگلیسی در جنوب این امکان را برایشان فراهم می‌کرد که «غنایم جنگی» را در مناطق غارت شده تصاحب کنند.

فرانسویان نیز پرداخت غرامت به بومیان را جهت استفاده از سرزمینشان برای ساخت قلعه تضمین و حتی حق عبور از زمینشان را به آنان پرداخت می‌کردند. تفاهم­نامه‌هایی مشابهی هم میان بریتانیایی‌ها و متحدان سرخ‌پوستشان امضا شده بود که «پوست سر فرانسویان» جزیی از آن بود. اما بومیان بطور کلی دریافته بودند که بریتانیایی‌ها محصولات بهتری به آنان می‌دهند و در معاملات تجاری نیز پول بیشتری برای پوست می‌پردازند.

**پس از فتح**

پس از شکست فرانسه در دشت آبراهام[[127]](#footnote-127) در کبک ( سال ١٧٥٩) و پیمان صلح مونترال (سال ١٧٦٠)، استیلای انگلیس بر کانادا موجب قطع رابطۀ سیاسی، اقتصادی و اجتماعی شد. فرانسه طبق معاهدۀ پاریس در سال ١٧٦٣ علاوه بر کانادا، تمام سرزمین آکادی (که شامل جزیرۀ رویال و جزیرۀ سنت­جان نیز بود) و کرانۀ چپ رود می­سی­سی­پی را به بریتانیای کبیر واگذار کرد. به این ترتیب قابل درک است که وضعیت سیاسی جدید، اتحاد میان فرانسویان و بومیان را بطور کامل منسوخ کرد.

در طول نخستین دورۀ ارتباط مداوم­ با بومیان، مشکلات زبانی قابل اغماض بودند. بطوری­ که سفیدپوستان، اعم از فرانسویان و انگلیسی‌ها، تلاش نمی­کردند -هرچند که نمی­توانستند- جمعیت بومی و یا حتی زبانشان را از بین ببرند. کاشفان و مبلغان مذهبی فرانسه و یا کانادایی برای برقراری ارتباط با بومیان زبان آنان را فراگرفته بودند. بدیهی است که بومیان و سفید پوستان می‌بایست به تبادل واژه‌ها بپردازند و بطور متقابل واژه‌هایی را از زبان یکدیگر قرض بگیرند. اما پس از شکست فرانسه شرایط به طرز چشم‌گیری به زیان بومیان تغییر کرد.

1. موسسۀ زبان‌های رسمی و دوزبانه - (ILOB) دانشگاه اوتاوا [↑](#footnote-ref-1)
2. Baffin [↑](#footnote-ref-2)
3. Groenland [↑](#footnote-ref-3)
4. La saga d’Eric le Rouge )Erik Thorvaldsson( [↑](#footnote-ref-4)
5. Leifr Heppni Eriksson [↑](#footnote-ref-5)
6. Bijaarni Herjolfsson [↑](#footnote-ref-6)
7. Terre-Neuve [↑](#footnote-ref-7)
8. Vinland [↑](#footnote-ref-8)
9. Les Béothuks [↑](#footnote-ref-9)
10. Giovanni Caboto [↑](#footnote-ref-10)
11. John Cabot, Jean Cabot [↑](#footnote-ref-11)
12. Cap-Breton [↑](#footnote-ref-12)
13. Nouvelle-Ecosse [↑](#footnote-ref-13)
14. Indiens [↑](#footnote-ref-14)
15. Saint John’s [↑](#footnote-ref-15)
16. Giovanni da Verrazano [↑](#footnote-ref-16)
17. Hudson [↑](#footnote-ref-17)
18. Arcadia (Acadie) [↑](#footnote-ref-18)
19. Algatig [↑](#footnote-ref-19)
20. میک­مک (Micmac) یکی از شاخه­های زبان آلگونکی است که در قبیلۀ میک­مک در آمریکای شمالی تکلم می­شود (م). [↑](#footnote-ref-20)
21. Quoddy [↑](#footnote-ref-21)
22. مالسیت (Malécit-passamaquoddy) یکی از شاخه­های زبان آلگونکی شرقی است که در مناطقی از آمریکا و کانادا تکلم می­شود (م). [↑](#footnote-ref-22)
23. Samuel de Champlain [↑](#footnote-ref-23)
24. Martin Frobisher [↑](#footnote-ref-24)
25. Les Inuits [↑](#footnote-ref-25)
26. Humphrey Gilbert [↑](#footnote-ref-26)
27. Squirrel [↑](#footnote-ref-27)
28. Les Béothuks [↑](#footnote-ref-28)
29. Morue [↑](#footnote-ref-29)
30. Jacques Cartier [↑](#footnote-ref-30)
31. Saint-laurent [↑](#footnote-ref-31)
32. L’Ohio [↑](#footnote-ref-32)
33. Hudson et James [↑](#footnote-ref-33)
34. François Ier [↑](#footnote-ref-34)
35. Belle-Isle [↑](#footnote-ref-35)
36. Prince-Edouard et Nouveau-Brunswick [↑](#footnote-ref-36)
37. Baie des Chaleurs [↑](#footnote-ref-37)
38. Gaspésie [↑](#footnote-ref-38)
39. Donnacona [↑](#footnote-ref-39)
40. Indigènes [↑](#footnote-ref-40)
41. Domagoya et Taignoagny [↑](#footnote-ref-41)
42. Amerindiens [↑](#footnote-ref-42)
43. Hochelaga [↑](#footnote-ref-43)
44. Stadaconé [↑](#footnote-ref-44)
45. Iroquois [↑](#footnote-ref-45)
46. Marthe Faribault [↑](#footnote-ref-46)
47. Kanata [↑](#footnote-ref-47)
48. Restigouche, Matapédia et Matane [↑](#footnote-ref-48)
49. Etchemin et Chaudière [↑](#footnote-ref-49)
50. Gespeg [↑](#footnote-ref-50)
51. Honguedo [↑](#footnote-ref-51)
52. Gepèg [↑](#footnote-ref-52)
53. Anticosti [↑](#footnote-ref-53)
54. Natigosteg [↑](#footnote-ref-54)
55. Assomption [↑](#footnote-ref-55)
56. Tadoussac [↑](#footnote-ref-56)
57. Giatosog [↑](#footnote-ref-57)
58. Algonquins [↑](#footnote-ref-58)
59. Hurons [↑](#footnote-ref-59)
60. Montagnais (Innu) [↑](#footnote-ref-60)
61. Naskapis [↑](#footnote-ref-61)
62. Nouvelle France [↑](#footnote-ref-62)
63. Port-Royal [↑](#footnote-ref-63)
64. Nouvelle-Écosse [↑](#footnote-ref-64)
65. Louisiane [↑](#footnote-ref-65)
66. Utrecht [↑](#footnote-ref-66)
67. Nouvelle Angleterre [↑](#footnote-ref-67)
68. Les Abénaquis, les Micmacs, les Montagnais, les Malécites, les Algonquins, les Hurons, les Outaouais, les Saulteux (Ojibwés), les Cris, les Ériés, les Pieds-Noirs, les Illinois, les Miamis, les Poutéouatamis [↑](#footnote-ref-68)
69. Les Chactas, les Crics, les Natchez, les Oumas, les Nakotas, les Lakotas [↑](#footnote-ref-69)
70. Ohio [↑](#footnote-ref-70)
71. Francis Parkman [↑](#footnote-ref-71)
72. France and England in North America [↑](#footnote-ref-72)
73. Raymond de Nérac [↑](#footnote-ref-73)
74. Mémoire sur les postes du Canada [↑](#footnote-ref-74)
75. Sauvages [↑](#footnote-ref-75)
76. Louis-Antoin de Bougainville [↑](#footnote-ref-76)
77. Jacques Duchesneau [↑](#footnote-ref-77)
78. Ontonio [↑](#footnote-ref-78)
79. Huron [↑](#footnote-ref-79)
80. Charles Jacques du Huault de Montmagny [↑](#footnote-ref-80)
81. Récollets, Jésuites, Sulpiciens [↑](#footnote-ref-81)
82. Akwesasne, Kahnawake, Kanesatake et Oswegatchie [↑](#footnote-ref-82)
83. Les Mohawks, les Onondagas et les Sénécas [↑](#footnote-ref-83)
84. Les Oneidas et les Cayugas [↑](#footnote-ref-84)
85. Anne [↑](#footnote-ref-85)
86. Terre-Neuve [↑](#footnote-ref-86)
87. Avalon [↑](#footnote-ref-87)
88. Plaisancce [↑](#footnote-ref-88)
89. Bonavista, Saint-Pierre, Miquelon [↑](#footnote-ref-89)
90. Trepassey [↑](#footnote-ref-90)
91. Annapolis [↑](#footnote-ref-91)
92. Saint-Germain-en-laye [↑](#footnote-ref-92)
93. Breda [↑](#footnote-ref-93)
94. Sourquois [↑](#footnote-ref-94)
95. Etchemins [↑](#footnote-ref-95)
96. Charles de Menou d'Aulney et Charles de Saint-Étienne de La Tour [↑](#footnote-ref-96)
97. Jean-Vincent d’Abbadie de Saint-castin [↑](#footnote-ref-97)
98. Pidianske (ou Marie-Malthilde) [↑](#footnote-ref-98)
99. Madokawando [↑](#footnote-ref-99)
100. Cobscook, Quispamsis, Aukpaque, Wolastook, Mactaquac, Gaspé, Shubenacadie, Restigouche, Wagmatcook [↑](#footnote-ref-100)
101. Mère Marie de l’Incarnation [↑](#footnote-ref-101)
102. Colbert [↑](#footnote-ref-102)
103. Jacques Raudot [↑](#footnote-ref-103)
104. Jean de Brébeuf [↑](#footnote-ref-104)
105. Charles le Moyne [↑](#footnote-ref-105)
106. Longueuil [↑](#footnote-ref-106)
107. Frontenac [↑](#footnote-ref-107)
108. Le Pays d’en haut (Ontario) [↑](#footnote-ref-108)
109. Achigan, atoca, babiche, cacaoui, carcajou [↑](#footnote-ref-109)
110. Micoine, ouragan, macak, machicoté, nagane, sacacoua ou sassaquoi [↑](#footnote-ref-110)
111. Achigan, atoca, babiche, carcajou, caribou, maskinongé, ouaouaron et poulamon [↑](#footnote-ref-111)
112. Le Robert [↑](#footnote-ref-112)
113. Achigan, algonkin, cacaoui, caribou, iroquois, manitou, maskinongé, mocassin, opossum, pacane, pécan, pembina, pemmican, plaquemine, québécois, sconse, skunks, squaw, tabagie, tobaggan, tomahawk, totem, wapiti, wigwam [↑](#footnote-ref-113)
114. Canada, Manitoba, Nunavut, Ontario, Québec, Saskatchewan [↑](#footnote-ref-114)
115. Ottawa, Toronto, Québec, Shediac, Shippagan, Rimouski, Kelowna, Iqaluit, Saskatoon, Tadoussac [↑](#footnote-ref-115)
116. Athabasca, Saskatchewan, Manitoba, Manicouagan, Mistassini, Ontario, Érié, Nipissing, Manigotagan [↑](#footnote-ref-116)
117. John Guy [↑](#footnote-ref-117)
118. Cupids. Conception [↑](#footnote-ref-118)
119. Jacques Ier [↑](#footnote-ref-119)
120. Henry Hudson [↑](#footnote-ref-120)
121. Hudson, Frobisher, Shouthampton, Coats, Mansel, Belcher, James [↑](#footnote-ref-121)
122. St John's, Cupids, Goose Bay, Corner Brook [↑](#footnote-ref-122)
123. Cambellton, Bathurst, Moncton, Fredericton, Yarmouth, Amherst [↑](#footnote-ref-123)
124. Tomahawk [↑](#footnote-ref-124)
125. Hache [↑](#footnote-ref-125)
126. Nova Scotia [↑](#footnote-ref-126)
127. Plaines d’Abraham [↑](#footnote-ref-127)